



## محمد صوفی مازندرانی

مولانا محمد صوفی مازندرانی (متوفی ۱۰۳۵ ه. ق) از شعرای نامدار و توانای نیمه دوم قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری بوده و به طرز قدما شعر می‌گفته<sup>۱</sup> کتاب «بتخانه» که منتخب اشعار یکصد و بیست شاعر متقدم و متوسط و شامل چهل هزار بیت است نیز از اوست<sup>۲</sup> در سال ۱۰۲۴ هجری که عبدالنبی فخرالزمانی صاحب تذکره میخانه وی را در اجمیر ملاقات کرده اشعار مدون او را هزار بیت و کسری دیده و گوید: «دیوانی که از ایشان الحال در میانست هزار بیت و کسری باشد، ولیکن بغیر از آن سه هزار بیت دیگر متفرقه دارد که بریاض نبرده و داخل دیوان خود تا حال نکرده است»<sup>۳</sup>

تقی‌الدین محمد اوحدی مؤلف تذکره عرفات العاشقین که چند بار در احمدآباد گجرات و یک بار به سال ۱۰۲۵ در اجمیر به صحبت وی رسیده است گوید: «در ساقی نامه اورا شهرتی عظیم حاصل شده و جمیع اشعار او تخمیناً یک هزار و پانصد بیت باشد»

ترجمه حال محمد صوفی مازندرانی و ساقی نامه‌اش با حواشی نگارنده در تذکره میخانه صفحه (۴۷۶ - ۴۹۲) به تفصیل مسطور است، و دیوانش در سال ۱۳۴۷ به کوشش شاعر فقید مرحوم سید محمد طاهری شهاب با سرمایه کتابفروشی ابن سینا نشر یافته است.

مرحوم شهاب در چاپ دیوان مزبور نسخه شماره (۵۴۱) آستان قدس رضوی مورخ

۱ آقایی احمد گلچین معانی از شاعران و محققان بنام معاصر. مشاور عالی کتابخانه‌های آستان قدس رضوی.



دهم رمضان سال ۱۰۲۶ را که در زمان حیات شاعر نوشته شده و مشتمل است بر نهد و پنجاه بیت قصیده و غزل و رباعی و سیصد بیت ساقی نامه، با حذف ساقی نامه اساس کار خود قرار داده و ساقی نامه اش را به اعتراف خود عیناً از تذکره میخانه نقل کرده است.<sup>۴</sup> نسخه‌ای هم شامل يك هزار و نودوشش بیت، خود وی داشته که تاریخ تحریر آن رجب سال ۱۲۰۷ بوده، ولی چگونگی استفاده از آن را معلوم نکرده و شاید هم در قبال نسخه آستان قدس قابل استفاده نبوده است، مؤید این نظر عدم ذکر نسخه بدل و اختلاف قرائت در ذیل صفحات دیوان است.

آنچه در این مقاله مورد نظر است اینست که مصحح مرحوم با وجود آنکه در ترجمه حال شاعر بنابه گفته خود از تذکره میخانه و حواشی آن استفاده کرده و دیوان صاحب ترجمه را نیز در دست داشته و دیده بوده که تخلص وی در شعر «محمد» است، معذک در سطر اول مقدمه دیوان نوشته است:

«محمد صوفی مازندرانی که در شعر به نام «محمد» و «صوفی» تخلص دارد» و در صفحه (۷۱) درباره اشتباه تذکره نویسان منذکر شده است که: «اشعاری را که به نام: صوفی کرمانی، همدانی، اردستانی، کاشمیری، شیرازی، اصفهائی، یادداشت کرده اند، همه متعلق به صوفی مازندرانی و سبک کلام اوست».

و به اعتبار گفته خود اشعار شاعران صوفی تخلص را که شیوه سخن آنان بهیچوجه با اشعار محمد صوفی طرف نسبت و قابل قیاس نبوده داخل در دیوان وی کرده است.<sup>۵</sup>

بیت مغلوط ذیل که در صفحه (۴۷) دیوان چاپی به شماره (۵۸) درج شده است:  
در مقصود خوبان مجمع البحرین شد صوفی که بحری در بر است از چشم هر چشم گریانش  
از یوسف صوفی است که از اقران صفائی خراسانی و معاصر سلطان حسین بایقرا بوده و از تذکره حسینی (صفحه ۱۸۷) نقل شده است.

این بیت نیز که در صفحه (۵۴) به شماره (۷۸) ثبت شده از صوفی سابق الذکر است:  
گر بدین آب و هوا کویت بود منزل گهم  
نی زلال خضر باید نی دم روح اللهم  
رباعی ذیل مذکور در (صفحه ۶۲ به شماره ۱۸):

صوفی تو میندار که انجم کرده است  
هر نیک و بدی که رو به مردم کرده است  
سر رشته کار خود نمیدانسد چرخ  
او نیز سر کلافه را گم کرده است  
با این دو رباعی که در (صفحه ۷۲ به شماره‌های ۷۴ و ۷۵) مسطور است:

صوفی به هوای نرگس جادویی  
همواره به خاک عجز دارد روی  
بهر دل من ترنج غنغ کافسی است  
صفرای مرا می شکند لیسوی

\*\*\*

صوفی نشود که چشم جادوی کسی  
هر دم نکشد دلی ز پهلوی کسی

این طایفه بهر زینت چهره خویش نگذاشته‌اند رنگ بر روی کسی  
از صوفی شیرازی مذکور در تذکره نصرآبادی (صفحه ۳۱۲) است و رباعی نخستین  
را صاحب تذکره خیرالیمان در ذیل ترجمه وی آورده است.

رباعی مذکور در (صفحه ۶۹ به شماره ۵۸):

نمای بغیر من رخ، ای سیم ذقن  
خواهم که شوم مردمک دیده خلق  
کز غایت غیر تم رود جان از تن  
تا روی تو هیچکس نبیند جز من  
از پیر صوفی معروف به پیر صد ساله است و در تذکره مجالس النفاث فارسی (صفحه  
۱۰۱ و ۲۷۲) در ذیل ترجمه اش مسطور است.

غزل معروف مندرج در (صفحه ۳۱ - ۳۲ به شماره ۱۲) که چند روز پیش از مرگ  
گوینده اش سروده شده است:

هر که آمد گل زباغ زندگانی چید و رفت  
عاقبت برستی عهد جهان خندید و رفت<sup>۶</sup>  
با این دو بیت (صفحه ۴۴ شماره ۵۰):

دم تیغ تو که اعجاز مسیحا دارد  
هر نفس دست تو در گردن خود می بیند  
خضراگر کشته تیغ تو شود، جا دارد  
این چه اقبال بلند است که مینا دارد  
و بیت ذیل (صفحه ۵۷ شماره ۴۷):

کشیده تیغ و به قلم شفیع می طلبد  
و این رباعی (صفحه ۶۲ - ۶۳ شماره ۱۹):

می‌گریم زار و یار گوید زرق است  
تو پنداری، که هر دلی چون دل تست  
چون ذرق بود؟ که دیده در خون غرق است  
نی‌نسی غلطم، میان دلها فرق است  
همه از صادق دست غیب شیرازی است که ترجمه حالش بسا همین اشعار در تذکره  
نصرآبادی (صفحه ۲۷۲) و ریاض الشعرا مسطور است و مصحح قفید در مقطع غزل، تخلص  
«صادق» را به «صوفی» تغییر داده است.

متأسفانه دیوان مزبور با وجود اغلاط چایی زیادی که دارد، فاقد غلطنامه است، و تغییر  
کلماتی در بعضی از آیات نیز دیده میشود که ظاهراً دستبردگی و دخل و تصرف مصحح است.  
نگارنده وقتی مجموعه‌ای از منتخبات دواوین در دست داشت که تصادفاً تاریخ تحریر  
آن ۱۰۲۶ هجری و همزمان نسخه‌آستان قدس بود، در مجموعه مزبور مقداری از اشعار محمد  
صوفی نیز انتخاب شده بود، و در مقابله بانسخه آستان قدس که خود نیز دستنویسی از روی آن  
دارم، معلوم شد که سی و پنج رباعی و دو بیتی جزو منتخبات دیوان وی هست که در نسخه مزبور  
نیست و دیوان چایی هم فاقد آنست.

از آنجا که نسخه‌های شناخته شده دیوان محمد صوفی مازندرانی از عدد انگشتان کمتر

است، آن اشعار باز یافته را به منظور تکثیر در زیرمی آورم:

ای دل تورهین دلق کردی ما را  
خونابه بسی به خلق کردی ما را  
اندر ره عاشقی زباننشستی  
تا رد خدا و خلقت کردی ما را

\*\*\*

چون باد صبا بگردم این عالم را  
این عالم پر غریبو پر ماتم را  
دانی که چه می جویم ازین گردیدن؟  
کتجی که درو راه نباشد غم را

\*\*\*

من گرگم و میدان جهان جای منست  
و آن یار، مرص دار توانای منست  
هر احوظه من از وی کنم آهنگ گریز  
او در کشد آن مرص که در نای منست

\*\*\*

ویرانی دل به عشق، آبادی ماست  
در غم، غم تست، مایه شادی ماست  
گردل، دل ماست، سیرگاه غم تست

\*\*\*

افسوس که آن خرمی این غم بفروخت  
برگشت و مرا به کمتر از کم بفروخت  
آن کس، که خریدم به دو عالم او را  
صد حیف، که جاقت به هیچم بفروخت

\*\*\*

ما را نه تعلق به جهان، نه ترکست  
چون باغ خزان دیده، نه بر، نه برگست  
گویند ترا چه غم بدین آزادی؟  
غمها دارم، که کمترینش مرگست

\*\*\*

ارباب دول به زعم من مرحومند  
آنانکه گهی خدام و گه مخدومند  
چون مورچه در میانه سنگ خراس

\*\*\*

هر نیک و بدی که در گمانت باشد  
کردم، که سری به ناتوانت باشد  
در دشمنی تو بعد ازین می کوشم  
شاید نظری به دشمنانت باشد

\*\*\*

این قوم که ترك درد کیشان نکنند  
گفتند به ترك غم از ایشان برهی  
دفع غم هیچ، دل پسریشان نکنند  
ما ترك بکرده ایم و ایشان نکنند

\*\*\*

ای خواجه به حيله ترك «ظ: برگ» جان نتوان کرد  
وین عمر دو روزه جاودان نتوان کرد  
کردی به خضاب، پیری از خلق نهان  
ليك از ملك الموت نهان نتوان کرد

\*\*\*  
 آنکو همه خلق، محرم رازکند  
 آنکو تن و جان خویشان کرد سیل  
 \*\*\*  
 هر زده (ظ: پرده) ز ساز عشق، سوزی دارد  
 گسر آدمی، دم از هنر زن، ورنه  
 \*\*\*  
 ای خواجه ترا قرین غم نتوان کرد  
 معشوق خودی تو، عاشق کس نشوی  
 \*\*\*  
 امروز پدید نیست ظلمت از نور  
 روزی که زهم یفتد این عالم زر  
 \*\*\*  
 دوشینه به بزم وصل بودم فیروز  
 باشهدوشکر، شراب خوردم تا صبح  
 \*\*\*  
 ای کرده ترا ایزد دادار عزیز  
 امید وصال تو مرا نیست، که من  
 \*\*\*  
 عاشق نتواند که بورزد سالوس  
 هر چند که در سینه نهان کردم عشق  
 \*\*\*  
 تا دید دلم عارض شهر آرایش  
 دانی که چرا افتاد زلفش در پای  
 \*\*\*  
 دارم ز جفای فلک آینه رنگ  
 از دوری یارم اجل آمد نزدیک  
 \*\*\*  
 افسوس که نیست در جهان صاحب حال  
 با بی خردان چگونه دارم صحبت  
 \*\*\*  
 با من نازی هر نفس آغاز کند  
 در من نگهی چرا به صد ناز کند  
 \*\*\*  
 هر تیره شبی سفید روزی دارد  
 هر خمر به بهار، عر و گوزی دارد  
 \*\*\*  
 وین بار تکبر تو، کم نتوان کرد  
 معشوقی و عاشقی بهم نتوان کرد  
 \*\*\*  
 معلوم نمی شود کتون دیو از حور  
 خالص، زبهره آن زمان گردد دور  
 \*\*\*  
 بزمی که چو بوستان بدی در نوروز  
 با حور و پری، نشسته بودم تا روز  
 \*\*\*  
 خاک ره تو چو مشک تاتار عزیز  
 بسیار ذلیلیم و تو بسیار عزیز  
 \*\*\*  
 رندی نتوان کرد به نام و ناموس  
 بیرون آمد، چو نور شمع از فانوس  
 \*\*\*  
 سردر پایش نهاد از سودایش  
 تا بردارد سردلم از پایش  
 \*\*\*  
 صد پاره دلی، چو آبگینه بر سنگ  
 و زتنگی عیشم نفس افتاد به تنگ  
 \*\*\*  
 در هیچ فنی نمی رسد کس به کمال  
 با بی بصران چنان دهم عرض جمال



بر دیده نمونه جمالت بردیم  
 دل را به تو دادیم و خیالت بردیم  
 هر چند در آن شکل و شمایل دیدم  
 من شعر پرست گشتم و شاعر دوست  
 ما هیچ کسان، دل پسریشان داریم  
 اینست که آدمی، به آنست آدم  
 من بنده نه از شیر زبان می ترسم  
 ز آنگونه که از مرگ مفاجا ترسند  
 از روی فلک تا نشود پروین کم  
 یارب ز قمار خانه ها کم نشود  
 تا آب، روان باشد و تا باد، وزان  
 آن رأی چو خورشید، میناد زوال  
 بسان ابر نوروزم برمان  
 زمخت گاه و بیگاهم خروشان  
 چون ذره به گرد عالم سرگردان  
 آرام نگیریم و دمی ناساییم  
 بسی گشتم به هر آباد و ویران  
 متاع رایگان جایی ندیدم  
 ای دوست یا شبی مرا بیهش کن  
 تا راز من و ترا نگوید با کس  
 ما بیم چو آب در جهان سرگردان  
 راهی داریم در مجالس، لیکن  
 روشن نشد این تیره شب و کوکب او  
 هرگز نگرفت دست من غیب او





\*\*\*

دانی که مرا کیست ز عالم دلخواه  
 در گوشه تفرش است آن نوراله  
 عبدالغنی آنکه باد جانم بدهد  
 بنهفته چنانکه یوسف اندرین چاه  
 «رباعی فوق را در مدح میر عبدالغنی تفرشی شاعر معاصر خود گفته است».

یاری که دل و جان منستش ماوی  
 چون من داند، رقیب بی معنی را  
 با ماه فلک به حسن دارد دعوی  
 دیوانه همیکند سرا این معنی

\*\*\*

يك لحظه نیم زیادت ای مه خالی  
 روی، چو مهت، مباد خالی از نور  
 وز غیر تو هست این دل آنگه خالی  
 تا ماه گهی پر بود و گه خالی

\*\*\*

دو غزل ذیل نیز در نسخه آستان قدس نیست:

اگر چه سال بر هفتاد دارم  
 ندانم جز رموز عشق و مستی  
 دل از وصل جوانان شاد دارم  
 شکسته خاطر و آشفته حال  
 مگر زلف ترا استاد دارم  
 برای طاقت بیداد خوبان  
 تن از سنگ و دل از پولاد دارم

منقول از دیوان محمد صوفی نسخه شماره (۱۰۱۸) کتابخانه سلطنتی شامل هزار و

دویست بیت که جزو مجموعه است.

الهی زشتی ما را نکو کن  
 وفای خوب رویان را فزون دار  
 دریده پرده مسارا رفو کن  
 هر آن لب کارزوی بوسه دارد  
 مآل عشقبازان را نکو کن  
 نکورویی که میلبش با بدانت  
 ز کام مار، زهرش در گلو کن  
 به یک روی او را از تو کن  
 که خالک تنگ برفرف دورو کن

منقول از سفینه نظم و نثر شماره (۶۴۱) آستان قدس مورخ (۱۰۵۵) هجری.

در خاتمه یاد آور می شود که ساقی نامه محمد صوفی در تذکره میخانه دویست و بیست و

یک بیت و در دیوان وی (نسخه شماره ۵۴۱ آستان قدس) سیصد بیت است، و نگارنده چون در

موقع تصحیح میخانه از وجود نسخه آستان قدس بی خبر بود، شصت و سه بیت از باقی مانده

ساقی نامه مزبور را از سفینه ای در حاشیه افزود، و مرحوم شهاب مجموع آن آیات را در دیوان

صوفی چاپ کرد، که با این ترتیب شانزده بیت از متن اصلی کم دارد.

نامه ای از محمد صوفی که به آصفخان نوشته است<sup>۱</sup>

بنده محمد صوفی بعرض می رساند که راه و رسم این بود که مکرر به خدمت آیم و ملازمت

بجای آورم، ولی نیامدن را جهتی هست اگر صداع نبوده باشد معروض دارد:

یکی آنکه کس که به این درویش احسانی نمود، خجالتی از و حاصل است که ملاقات را دشواری کند، دیگر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که: هس الفقیر علی باب الامیر، دیگر عمل به این بیت پسندیده می‌دانم:

تات نخوانند، همی باش لنگک  
تات نپرسند، همی باش گنگک

دیگر ملازمان و حاجان اقبالی ننمایند، و من بنده:

به خلد ننگرم، اریش نایدم رضوان  
به کعبه در نروم تا نخواندم بواب  
دیگر بدانچه فرمایند مطیع و منقاد است.

منقول از جنگ شماره (۲۵۶) مورخ ۱۱۱۴ آستانس قدس

۱ - لازم به ذکر است که در هنگامی که مکتب وقوع جای خود را به سبک اصفهانی که بعداً رنگ هندی گرفت می‌سپرد، تنی چند از شاعران ایران و پارسی‌گویان هند به احیای روش قدما پرداخته بودند و محمد صوفی مازندرانی یکی از افراد برجسته آن اقلیت طرفدار بازگشت ادبی بوده است.

۲ - نسخه‌ای از بیتخانه شامل دو مجلد به شماره‌های ۱۲۰ و ۱۳۲ در کتابخانه مجلس - شورای ملی موجود است.

۳ - تذکره میخانه (صفحه ۴۷۶ - ۴۸۰).

۴ - مقدمه دیوان (صفحه ۹).

۵ - درباره طالب آملی نیز دو چار اشتباهی شده بود که پیش از چاپ دیوان او بنده توجهش دادم. و آن چنین بود که در شماره اول سال سی و سوم مجله ارمغان مقاله‌ای داشت تحت عنوان: «آشوب مازندرانی» با ترجمه حال وی و غزلهایی از طالب آملی، و توضیح داده بود که طالب مقداری از غزلهای ملاحسین آشوب مازندرانی را در هاشم دیوان خود نوشته بوده و پس از وی نسخه نویسان آن اشعار را داخل دیوانش کرده‌اند و خوشحال بود که به مقداری از غزلهای آشوب دست یافته‌است. پس از نشر آن مقاله، نگارنده نامه‌ای به او نوشت و یادآور شد که گذشته از اینکه منقول نیست شاعری منتخب اشعار دیگری را در دیوان خود ثبت کند، طالب آملی در ۱۰۳۶ در گذشته است و آشوب مازندرانی در پایان قرن یازدهم، و در زمانی که طالب ملک الشمرای در بار جهانگیر پادشاه بوده، آشوب مازندرانی شاید مراحل طفلی را می‌پیموده و یا اصلاً به وجود نیامده بوده، و غزلهای مورد نظر که تخلص آشوب دارد و در تمام نسخه‌ها هست، از خود طالب است که قبل از اینکه تخلص طالب را اختیار کند، آشوب تخلص می‌کرده و بعد از تغییر تخلص هم باز به تقریبی کلمه آشوب را در غزلهای خود می‌آورده است، در نتیجه این تذکار آن مرحوم به اشتباه خود بی برد و غزلهایی را که از دیوان طالب خارج کرده بود دوباره به جای خود نهاد.

۶ - این غزل در دیوان میرزا حیدر هلی حاجب شیرازی متوفی ۱۳۳۴ ه. ق. (صفحه ۷۳ - ۷۴) با اضافات و تحریقاتی چاپ شده و بر سنگ قبرش نیز منقور است.

۷ - این رباعی در متن دیوان هم بوده و مصحح فقید از قلم انداخته است.

۸ - میرزا قوام الدین جمفر آصفخان قزوینی (متوفی ۱۰۲۱) در زمان اکبر پادشاه و فرزندش جهانگیر منصب امارت و وزارت و خطاب آصفخانی داشت، وی از شمرای برجسته مکتب وقوع است و مثنوی خسرو و شیرین او موسوم به (نورنامه) که به نام نورالدین محمد جهانگیر پادشاه سروده شده از مثنویات بسیار خوبست.